

بررسی بافت‌های تأثیر گذار در ارتباط میان فردی از دیدگاه قرآن

سید مهدی لطفی: استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان
 نسیمه علمایی*: دانش آموخته کارشناس ارشد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان

دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرآن کریم

سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ص ۳۰-۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۶/۱۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۹/۵

چکیده

ارتباطات انسانی در قرآن بر مبنای دو بافت تأثیرگذار شخصی و موقعیتی شکل می‌گیرند. میزان تأثیر این دو بافت نیز بسته به عناصر و اجزای ارتباط است. از این رو در برخی از ارتباطها، بافت شخصی و در برخی دیگر بافت موقعیتی اهمیت بیشتری می‌یابند. بهره‌گیری از بافت‌های موقعیتی و شخصی نیز به هدف شکل‌گیری ارتباطی موفق است که در آن انتقال پیام از سوی فرستنده به شکلی صحیح و کامل انجام می‌پذیرد و بیشترین اثر را در مخاطب برجای می‌گذارد. این مقاله با بهره‌گیری از آراء روان‌شناسان اجتماعی در زمینه ارتباط به تبیین خصوصیات انسانی و عوامل موقعیتی-وضعیتی مؤثر در ارتباطات میان فردی قرآنی، می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، بافت موقعیتی، بافت شخصی، بافت‌های تأثیرگذار در قرآن، ارتباط میان فردی در قرآن.

۱- مقدمه

یکی از عوامل مهم در ارتباطات انسانی، بافت (context) است. در واقع ارتباطات در درون نوعی بافت روی می‌دهند و تأثیر شدیدی نیز از آن بافت‌ها می‌پذیرند. روان‌شناسان اجتماعی، بافت‌های تأثیرگذار در ارتباطات انسانی، را به دو بافت شخصی و بافت موقعیتی تقسیم می‌کنند (ستوده، ۱۳۸۸: ۱۳۳-۱۳۴). بافت شخصی به بررسی تأثیر شخصیت، باورها، اطلاعات، انگیزه‌ها، ارزش‌ها، ویژگی‌ها و نگرش‌های شخصی مخاطب در کیفیت رابطه افراد می‌پردازد (جمعی از مولفان، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۸). و میزان تأثیر هر یک از این عوامل را در برقراری ارتباط مورد توجه قرار می‌دهد. بافت موقعیتی نیز بر جنسیت، نقش‌ها و پایگاه، فرهنگ، محیط و زمان به‌عنوان عوامل مؤثر در ارتباط تأکید دارد. ترکیب این دو بافت در کنار یکدیگر یا گاه به‌ضرورت شرایط ارتباطی غلبه یکی از آنها بر دیگری در شکل‌گیری یک ارتباط مؤثر ضروری است.

ارتباطات میان فردی، یک جریان دو سویه تفهیم و تفاهم میان انسان‌هاست. ارتباط مؤثر که بستگی به ادراک صحیح از رفتار دیگران با اهتمام به عوامل محیط بیرونی و شرایط درونی دارد. در بررسی قصص قرآن و روابط میان شخصیت‌های داستانی در قرآن این نتیجه حاصل می‌شود که شرایط درونی و بیرونی نیز در این ارتباطات نقش داشته است. این پژوهش با نگرش نوین و میان رشته‌ای قرآن کریم و علم روان‌شناسی اجتماعی سعی در بررسی ساختاری برخی از آیات داشته است. آنچه باید اذعان شود این است که توجه به بافت در کشف معنا از موضوعاتی است که علاوه بر آن معناشناسان حوزه قرآن نیز به آن توجه ویژه مبذول کرده‌اند و در تفسیر قرآن سیاق آیات را نیز لحاظ نموده‌اند. آنچه قابل تذکر است این است که در علم زبان‌شناسی به بافت متن برای فهم آن توجه شده است و همچنین روان‌شناسان اجتماعی به بافت ارتباطات انسانی اهمیت قائل شده‌اند و شباهت‌هایی در این موضوع (بافت موقعیتی) در دو علم زبان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی - وجود دارد که ممکن است ذهن خواننده را به اشتباه بکشاند. آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد رویکرد روان‌شناسان اجتماعی است و ضمن بررسی دو بافت تأثیرگذار موقعیتی و شخصی در قرآن نمونه‌های روشنی از این بافت‌ها را ارائه می‌دهد.

۲- بافت موقعیتی «وضعیتی» در علم روان‌شناسی

یکی از عوامل مؤثر بر ارتباطات انسانی، بافت موقعیتی یا وضعیتی است که در مقوله‌های جنسیت، نقش و پایگاه، فرهنگ، محیط و زمان قابل بررسی است. هر یک از این موارد در شکل‌دهی رابطه‌ای مؤثر دخیلند که به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱-۲- جنسیت:

در مورد تأثیر جنسیت بر ارتباط گفتاری مطالعاتی شده که در گفتگوی زنان و مردان سوء تفاهمی در اجتماعات پیش می‌آید و قواعدی که هر کدام به‌طور جداگانه از دوران طفولیت می‌آموزند؛ مثلاً دختران یاد می‌گیرند که دیگران را در نظر داشته باشند و در مورد نیازهای دیگران حرف بزنند در حالی که

پسران یاد می‌گیرند که مهارت خود را نشان بدهند. زنان احساسی‌تر صحبت می‌کنند و بیشتر بر مسائل شخصی و احساسی تمرکز دارند ولی مردان در ارتباطات خود ابزاری‌تر و رقابتی عمل می‌کنند (جولیاتی، وود، ۱۹۵۰م: ۲۵۶-۲۵۷).

۲-۲- نقش و پایگاه:

در هر وضعیتی افراد کمابیش متناسب با توقعاتشان رفتار می‌کنند، که از پایگاه و موقعیت اجتماعی آنها انتظار می‌رود. نقش‌های مناسب به‌عنوان بخشی از فرایند اجتماعی شدن به‌فرد آموخته می‌شود و سپس ملکه ذهن او می‌گردد. شکسپیر معتقد است جهان صحنه نمایش است و همه مردان و زنان صرفاً بازیگرند. هر فردی در مدت عمرش نقش‌های متعددی بازی می‌کند (ماری روش بلاو، ۱۳۷۲: ۱۳۲).

۲-۳- فرهنگ:

فرهنگ متشکل از باورها، ارزش‌ها، عادات و تفاسیری که گروهی از انسان‌ها در آن اشتراک دارند. فرهنگ عبارت است از مجموعه مفروضاتی که الگوی زندگی انسان‌ها را می‌سازد و طرز فکر، احساس و عمل آنها را هدایت می‌کند. نفوذ فرهنگ به‌قدری زیاد است که تجسم شدت تأثیر آن بر ادراک انسان دشوار به‌نظر می‌آید (جولیاتی، وود، ۱۹۵۰: ۱۸۷).

۲-۴- بافت محیطی:

فضا یا میدانی که فرد در آن زندگی می‌کند - یعنی فشارهای محیطی - را می‌توان متغیر اصلی و تعیین‌کننده رفتار فرد دانست. دانشمندان رفتارگرا معتقدند: انسان بی‌جهت خود را آزاد می‌پندارد، در حالی که آزادی برای او معنایی ندارد. او تابعی از محیط جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی خویش است و بدون آنها رفتار او مبهم و بی‌معنی است (فرهنگی، ۱۳۷۹: ۲۹). اگر محیط رفتار، مذهبی باشد مانند مسجد و کلیسا و یا تفریحی باشد مانند پارک، رفتارهای متناسب با مکان انتظار می‌رود؛ مثلاً خندیدن بلند دو دوست در پارک کاملاً عادی است، اما در مسجد یا کلیسا غیرعادی است. یا شرایط فیزیکی محیط، کوچکی یا بزرگی آن و تأثیر آن بر ارتباط، محیط هرچه کوچکتر باشد رفتار افراد نیز محدودتر است مثلاً در آسانسور رفتار افراد بخاطر محدودیت محیط فیزیکی، محدود می‌شود.

۲-۵- بافت زمانی:

در بعضی از زمان‌ها، انجام برخی از امور مناسب، و در بعضی وقت‌ها نامناسب است، یا بعضی از افراد در زمان‌های معین فعال‌ترند؛ مثلاً دانش‌آموزان در اواخر بعد از ظهر پنجشنبه یا اوایل صبح شنبه شوق کمتری به بحث و درس نشان می‌دهند. برخی نیز که خود را (صبحی)، (بعد از ظهری) و یا (عصری) می‌دانند، اموراتشان را براساس این ویژگی شخصی برنامه‌ریزی می‌کنند (اون هارچی و همکاران، ۱۳۸۶: ۳۷).

۲-۶- محیط فیزیکی:

محیط فیزیکی عبارت است از گرم و سرد بودن محیط، نحوه چیده‌مان وسایل، روشنایی و تاریکی، طراحی ساختمان، دکور و غیره، و همچنین تعیین می‌کند که چه کسی با چه کسی صحبت کند و چطور صحبت کند (اون هار جی و همکاران، ۱۳۸۶: ۳۸).

۳- بافت شخصی در علم روان شناسی

ارتباطات میان فردی شناخت انسان را از دیگران بالا می‌برد. برای آنکه با دیگران ارتباط برقرار کند باید شخصیت آنها را شناسایی کند تا اطلاعاتی در مورد اشخاص نداشته باشد، نمی‌تواند با آنها مثل یک انسان کامل برخورد کند (جولیتا. وود، ۱۳۷۹: ۶۵). بر این اساس شخصیت، انگیزه‌ها، ویژگی‌ها و نگرش‌های شخصی مخاطب در کیفیت رابطه افراد تاثیر می‌گذارد لذا درک و شناسایی آنها نیز از اهمیت به‌سزایی برخوردار است:

۳-۱- نگرش:

نوع نگرش فرد نسبت به دیگران، کیفیت برخورد او را نسبت به آنها تعیین می‌کند. سعادت ارتباطی، به‌عوامل درونی انسان بستگی دارد. بنابراین تا آنجایی که در توان انسان است باید در کنترل افکار خود بکوشد (دیل کارنگی، ۱۹۵۵: ۱۰۵). نگرش‌ها شامل:

۱- گرایش‌ها و احساسات (مؤلفه عاطفی)

۲- باورها (مؤلفه شناختی)

۳- نوع عمل کردن به‌روش خاص نسبت به‌موضوع نگرش (مؤلفه رفتاری) است.

از همه مهم‌تر افکار انسان است که احساسات و رفتارهای وی را شکل می‌دهد. بنابراین باید افراد افکارشان را کنترل کنند خصوصاً از گمان‌های بد پرهیز کنند. بنابراین نگرش‌ها در احساسات و رفتارها و نیز احساسات در رفتارها در خصوص نوع برخورد و رابطه مؤثر هستند و به‌عبارت دیگر این نگرش‌ها هستند که احساسات و سپس رفتارهای انسان را شکل می‌دهند (اون هار جی و همکاران، ۱۳۸۶: ۳۵).

۳-۲- انگیزه: انگیزه‌ها نیروهای محرکی هستند که در موجود زنده حالتی از نشاط و فعالیت بر می‌انگیزند و رفتارشان را آشکار می‌سازند و او را به‌سوی هدف‌های مشخصی راهنمایی می‌کنند. انگیزه‌های انسان‌ساز به برآوردن نیازهای اساسی زندگی و ادامه آن او می‌دارند و نیز او را به انجام بسیاری از کارهای مهم که در هماهنگ ساختن انسان با محیط زندگی مفید هستند، برمی‌انگیزند. روان‌شناسان، انگیزه‌ها را به انگیزه‌های فیزیولوژیک (انگیزه‌های اولیه) و انگیزه‌های روانی ثانوی یا اکتسابی تقسیم کرده‌اند (نجاتی، ۱۳۸۴: ۳۱). البته برخی از انگیزه‌های روانی ثانوی، اکتسابی نیستند (همو: ۵۴).

۳-۳- شخصیت:

یکی از جنبه‌های مؤثر در ارتباطات، شخصیت است. مجموعه نگرش‌های هر فرد منعکس کننده شخصیت او است. در حقیقت ویژگی‌های شخصیتی باعث ایجاد و تثبیت نگرش‌های خاصی می‌شود به‌عنوان مثال یک نوع شخصیت مستلزم بدبینی نسبت به افراد و امور است و نوعی دیگر مستلزم خوش‌بینی که در شیوه برخورد انسان با دیگران موثر واقع می‌شود (ستوده، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

۴- کنش تقابل اجتماعی (social Interactions)

کنش متقابل اجتماعی یک سلسله رفتارهای اجتماعی است که بر اساس یک عمل دوجانبه و متقابل به وجود می‌آید. به بیان دیگر، کنش متقابل فرایند اساسی که از طریق آن دو یا چند انسان همدیگر را از طریق گفتاری، رفتاری یا عاطفی تحت تأثیر قرار می‌دهند (همو: ۹۹). براین اساس، این فرایند نیز تحت تأثیر عوامل شخصی و موقعیتی شکل می‌گیرد.

با توجه به مطالب گفته شده در دانش روان‌شناسی، تأثیر این عوامل خصوصیات شخصی و عوامل موقعیتی در ارتباط میان فردی شخصیت‌های قرآنی و اسلوب و شیوه بیان گفتگو و مکالمه در قرآن بررسی می‌شود.

۵- بافت موقعیتی - وضعیتی در قرآن

بافت‌های موقعیتی - وضعیتی مستقیم یا غیرمستقیم بر ارتباطات میان فردی تأثیر می‌گذارند، عبارتند از:

۵-۱- بافت رابطه و جنسیت

۵-۱-۱- ارتباط با نامحرم «جنس مخالف»:

یکی از مسائلی که کیفیت و نحوه ارتباط را تعیین می‌کند این است که مخاطب کیست و آیا همجنس است یا جنس مخالف؟ این از جمله مسائل مهم جامعه است که قرآن به آن اهمیت می‌دهد و حد و حدود آن را مشخص می‌نماید. گفتگو و معاشرت از جمله لحن صدا و طرز نگاه به دلیل عوارضی که در پی دارد به‌عنوان نوعی انگیزه جنسی برای هر یک از دو جنس زن و مرد به حساب می‌آید. هر یک از دو جنس محرکی برای پاسخ دیگری است و این کاملاً با مساله روابط بین افراد یک جنس واحد تفاوت دارد چرا که در این حالت انگیزه جنسی وجود ندارد و آنان با یکدیگر به گونه‌ای قراردادی بدون آن که نیاز جنسی در کار باشد رفتار می‌کنند. همه اینها از طریق از دست دادن مصادیق عام انسانیت در رفتارهایی نامناسب به‌وجود می‌آید که بر پایه سودجویی ذاتی است که تأثیرات منفی بر خود فرد و دیگران می‌گذارد و آثاری که بر خود فرد تأثیر می‌گذارد همین بس که باعث می‌شود تا انسان از دایره انسانیت خارج، به شخص خود مدار تبدیل شود که فقط به ارضای مطلق خود عاری از هرگونه ارزش‌های انسانی بپردازد.

اسلام همه انواع گفتگو و معاشرت بین دو جنس را بدون ضرورت قراردادی منع فرموده است، در آنجا که پیامبر اکرم (ص) فرموده: معاشرت (تمیت القلب)، قلب را می‌میراند یعنی انسانیت را محو می‌سازد و به یک

موجود بی‌محتوا تبدیل می‌کند(عباس نژاد و همکاران، ۱۳۸۴: ۳۰۶). قرآن آداب سخن گفتن زن با مرد را این گونه بیان می‌فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ...» (احزاب/ ۳۲)؛ اگر زن با کرشمه و لطیف با مرد سخن بگوید مورد طمع بیمار دلان قرار می‌گیرد. گفتگوی دختران جوان حضرت شعیب(ع) با حضرت موسی(ع)، نمونه بارز یک ارتباط درست با جنس مخالف - نامحرم - در قرآن به شمار می‌رود.

مسائل مرتبط با بافت ارتباطی که در این آیه مطرح گشته: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ: وهنگامی که (حضرت موسی) به آب (شهر) مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می‌کنند و در کنار آنان دو دختر را دید که مراقب گوسفندان خویشند (حضرت موسی) به آن دو گفت: کار شما چیست؟ گفتند: ما آنها را (گوسفندان را) آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد کهنسال است» (قصص/ ۲۳).

در بافت رابطه و جنسیت که در این داستان مطرح گشته به پرهیز از اضافه‌گویی و صحبت کردن با نامحرم در زمان ضرورت (مَا خَطْبُكُمَا) تاکید می‌ورزد. علت اینکه در این شرایط دخترها تنها گفتند: أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ؛ پدر ما پیرمرد کهنسالی است، چیست؟ (آنان به کهنسالی و ناتوانی پدرشان در امر آب دادن به گوسفندان، اشاره نمودند به‌همین خاطر متصدی این امر شدند) چون در موضع غیر عادی قرار گرفتند از خود دفع شبهه کردند(طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶: ۲۵).

بنابراین با این نگرش بافت شخصی دختران که مبدا در مورد عملکرد ایشان در نگرش موسی(ع) سوءبرداشتی ایجاد شود، این گونه پاسخ می‌دهند.

۵-۱-۲- بافت جنسیت و تغییر نگرش در زنان:

یکی از عوامل مهم در زمینه تفاوت افراد از نظر تأثیرگذاری، جنسیت است. براساس تحقیقاتی که انجام شده، آمادگی زنان برای تغییر نگرش به‌مراتب بیشتر از مردان است. زنان تأثیرپذیرتر از مردان هستند(دادگران، ۱۳۷۷: ۱۴۹). قرآن کریم حرمت ازدواج موقت بین مردان مسلمان با زنان پاکدامن اهل کتاب به شرط پرداخت مهریه آنها را برداشته و می‌فرماید:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ مَحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» (المائده/ ۵) ولی ازدواج زنان مسلمان یا مردان غیرمسلمان بر اساس این آیه و آیه‌های ۲۲۱ سوره بقره و ۱۰ سوره ممتحنه، حرام است (حلی، ۱۴۰۶ق: ۴۳۲؛ ذهنی، ۱۳۷۵: ۱۸۵). اگر زن مسلمانی با مردی از اهل کتاب ازدواج کند به‌خاطر استحکام زندگی باید اوامر و نواهی او را اجرا نماید و چه‌بسا تربیت و رفتار همسرش را بپذیرد در این حال ممکن است مرد او را به قبول دین خود مجبور کند و زن مسلمان پس از ازدواج کافر شود. از این رو اسلام چنین پیوندی را به صلاح زن مسلمان نمی‌داند. مکارم شیرازی در ذیل این آیه می‌فرماید: دانشمندان اهل تسنن فرقی میان ازدواج دائم و موقت نمی‌گذارند و معتقدند آیه فوق تعمیم دارد، ولی در میان فقهای شیعه جمعی معتقدند که آیه منحصرأز ازدواج موقت را بیان می‌کند و بعضی از روایات که از ائمه اهل بیت(ع) در این زمینه وارد شده، این نظر را تأیید می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۲۸۲).

شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع در مورد اینکه چرا از دواج مرد مسلمان با زن غیر مسلمان جایز است ولی زن حق ندارد با چنین مردی ازدواج کند؛ روایتی از زراره نقل کرده که امام صادق (ع) در آن فرموده است: با زنان شکاک در دینشان ازدواج کنید و زنان مسلمان را با شکاکان تزویج ننمایید، زیرا زن از شوهرش تربیت می‌پذیرد و شوهر او را مجبور می‌کند که به آیین وی درآید (صدوق قمی، ۱۳۹۸ ق، ج ۲: ۵۰۲).

در قرآن کریم در چهار مورد ۱- وصیت: (مائده/ ۱۰۶)؛ ۲- طلاق: (طلاق/ ۲)؛ ۳- زنا: (نور/ ۴) و ۱۳؛ نساء/ ۱۵)؛ ۴- دین: (بقره/ ۲۸۲)، از گواهی و تعداد شهود سخن به میان آمده که یک مورد آن به‌طور مشخص از گواهی زن و میزان ارزش آن صحبت شده است که آیه ۲۸۲ سوره بقره اعلام می‌دارد: «...وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى: و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند) تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند...» (بقره/ ۲۸۲).

۱- غلبه عواطف و احساسات در زنان:

سید قطب علت اینکه چرا برای شهادت و گواهی دو زن به جای یک مرد لازم است، بر این باور است که خود آیه علت آن را دقیقاً توضیح می‌دهد و راه را بر حدس و گمان می‌بندد. آیه می‌گوید: این بدان جهت است که اگر یکی از آن دو زن به گمراهی افتاد، دیگری او را یادآوری می‌کند. سپس وی پیرامون علل گمراهی و ضلالت زن می‌گوید: «گاه این مسأله ریشه در کم آگاهی زن از موضوع معاملات و عقود دارد. در نتیجه نمی‌تواند تمام دقیق و ریزه کاری‌ها را به خاطر بسپارد تا به هنگام ادای شهادت، درست همه آنچه را که واقع شده، گواهی دهد. و گاه به این دلیل است که زن یک طبیعت نرم و تأثیرپذیری دارد؛ چرا که وظیفه مهم مادری چنین می‌طلبد که زن در برابر طفل خود سخت نباشد و به خواسته‌های او کاملاً توجه کند. این از فضل الهی است بر طفل و مادر او. این طبیعت که از آن سخن رفت و در زن وجود دارد و همه حالات زن را در بر می‌گیرد، با تأثیرپذیری لازم برای شهادت در باب معاملات و عقود ناسازگار است و اینکه خداوند دو زن را به جای یک مرد قرار داده است، برای تضمین همین نکته است.» (قطب، ۱۴۱۲ ق، ج ۱: ۳۳۵-۳۳۶).

شهید مطهری در تأیید دیدگاه قطب می‌گوید: «باب شهادت و باب قضاوت به احساسات کار دارد، یعنی ممکن است زن در یک مورد که باید شهادت بدهد، حقیقت یک جور حکم بکند، ولی احساسات زن آنجا جور دیگری حکم بکند؛ یعنی آن کسی که حقیقت را می‌خواهد شهادت بدهد که علیه آن [دیگری] تمام می‌شود، یک التماسی، یک خواهشی، یک گریه‌ای کافی است که روح او را منقلب کند. عواطف زن در این موارد از عواطف مرد قوی‌تر است؛ مقصود این است؛ یعنی حالت زن، زن سریع‌التأثر است. در این گونه موارد از مرد تأثرش سریع‌تر است. به عبارت دیگر جوشان‌تر است، زودتر به‌غلیان می‌آید؛ یعنی اگر خبر یک حادثه سوئی به پدر برسد و به مادر برسد، با اینکه در عمق روح معلوم نیست مادر بیش از پدر علاقه‌مند باشد، ولی مادر زودتر به جوش می‌آید و به حرکت می‌آید. زودتر منبعث می‌شود. زن، هم از لحاظ محبت و هم از لحاظ خشم سریع‌التأثر است و به همین دلیل هم زود اشکش جاری می‌شود و می‌گرید» (مطهری، ۱۳۷۱: ۱۲-۱۳).

در آیه ۱۸ سوره زخرف «أَوْ مَنْ يَنْشُؤُا فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» دو صفت که برای زنان آورده، برای این است که زن بالطبع دارای عاطفه و شفقت بیشتری و تعقل ضعیف‌تری از مرد است، و به‌عکس مرد بالطبع دارای عواطف کمتر و تعقل بیشتری است. و از روشن‌ترین مظاهر قوت عاطفه زن علاقه شدیدی است که به‌زینت و زیور دارد، و از تقریر حجت و دلیل که اساسش قوه عاقله است ضعیف است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸: ۹۰).

براین اساس می‌توان گفت علت عدم برابری گواهی زن و مرد «برای این است که زن بیشتر از مرد متأثر می‌شود» و این امری است که به برتری احساسات و عواطف زن مرتبط است.

۲- ضعف نسبی حافظه و قوه ضبط:

به اعتقاد برخی از مفسران، یکی از تفاوت‌های غیرقابل‌انکار بین زن و مرد، تفاوت از حیث قوای دماغی، عقلانی و عاطفی است. این مطلب نزد بسیاری از عالمان دینی مسلم انگاشته شده است و برای اثبات مدعای خویش از احادیث و روایات شاهد می‌آورند.

در تفسیر آیه ۲۸۲ سوره بقره از کتاب «مجمع البیان» چنین می‌خوانیم:

«أَنْ تَضَلَّ أَحَدَاهُمَا فَتَذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» باید به جای یک مرد دو زن گواه باشند که اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد، دیگری به یاد او بی‌آورد - ربیع، سدی، ضحاک و بیشتر مفسرین - و بنا به قرائت کسانی که «تذکر» بدون تشدید خوانده‌اند نیز معنای آن همین‌طور خواهد بود و یادآوری به این صورت است که به او بگوید «به یاد داری که آن روز که گواهی دادیم چنین بود و در حضور ما فلان مرد یا فلان زن نیز وجود داشت» تا اینکه به یاد او بیاید. و نکته این‌که این مطلب فقط در مورد گواه بودن زنان بیان شده است، این است که زنان نوعاً بیش از مردان فراموش‌کارند. (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۳ و ۴: ۱۳۰).

۳- دور بودن زن از مسائل مالی و اجتماعی در عصر نزول و مقطعی بودن احکام:

برخی مفسران شأن و جایگاه زن را در امور مرتبط با تربیت فرزند و انجام وظایف منزل می‌دانند و از آنجا که گواهی در امور مربوط به حوادث اجتماعی نمود می‌یابد و خارج از حیطه اشتغالات فکری و ذهنی، از این‌رو احاطه‌ای بر این موضوع ندارند.

در تفسیر «المنار» چنین آمده است:

«برخی مفسران گفته‌اند علت اینکه در آیه مربوط به شهادت زنان، زنان در معرض خطا و فراموشی قرار گرفته و ارزش شهادت آنها نصف شهادت مرد به حساب آمده، ناقص‌العقل و ناقص‌الایمان بودن آنان است. برخی هم علت آن را غلبه رطوبت بر مزاج زنان دانسته‌اند که نتیجه آن کم‌حافظگی و سرعت فراموشی است، ولی اینها توجیه درستی نیست.»

آن‌گاه از استاد خود «عبده» نقل می‌کند که گفته است:

و السبب الصحيح أن المراه لیس من شأنها الاشتغال بالمعاملات الماليه و نحوه من المعاضات فلذلك تكون ذاکرتها فيها ضعيفه و لا تكون كذلك فی الأمور المنزلیه التي هی شغلها فانها فیها أقوى ذاکره من الرجل یعنی إن من طبع البشر

ذکراناً و اناثاً أن يقوى تذکرهم للأموال التي تهمهم و یکثر اشتغالهم بها... علت صحیح این امر این است که شأن زن اشتغال به معاملات و امور مالی نیست و لذا حافظه او در این زمینه ضعیف است، ولی در رسیدگی به امور منزل که شغل اوست، حافظه‌اش از مرد قوی‌تر است و اصولاً طبع بشر چه زن و چه مرد، این است که در اموری که مبتلا به آنهاست و با آنها سر و کار دارد بیشتر و بهتر می‌تواند آن را به یاد داشته باشد، و مناط وضع قوانین و جعل احکام ملاحظه غلبه اکثریت وضع موجود است و در مورد زنان چون غلبه و اکثریت با عدم اشتغال و توجه آنها به امور مالی و معاملاتی است، لذا در این زمینه‌ها ضعیف هستند و بیشتر در معرض فراموشی و خطا قرار دارند و با همین ملاحظه، شهادت دو نفر آنها مساوی یک مرد قرار داده شده است (رشید رضا، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۰۹-۱۱۰).

وی برای پاسخ به اشکال مقدر می‌گوید:

و لا ینافی ذلک اشتغال بعض نساء الأناجب فی هذا العصر بالاعمال المالیة فانّه قلیل لا یعول علیه و الاحکام العامه انما تناط بالاکثر فی الاشیاء و بالاصل فیها: اشتغال برخی زنان به امور مالی در بعضی از کشورها منافاتی با این حکم و فلسفه آن ندارد؛ زیرا همان‌طور که گفتیم، مناط حکم بر غلبه وضع موجود است (همان).

۵-۲- بافت نقش، پایگاه و موقعیت اجتماعی:

ارتباط فرد با دیگران موکول به وضعیت و شرایط حاکم بر آن است (فرهنگی، ۱۳۷۹: ۲۹). پایگاه اجتماعی ارزشی است که یک گروه برای یک نقش اجتماعی قایل است. مردم در جامعه منزلت‌های مختلف دارند. یعنی برخی از پایگاه‌های اجتماعی از دیگر موقعیت‌ها و پایگاه‌ها ارزش و اعتبار والاتری دارد. در آیه: «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنْحَهُ حَتَّىٰ حِينٍ» (یوسف/۳۵)، منظور از «آیات» آن شواهد و ادله‌ای است که بر برائت یوسف گواهی می‌داد، و دلالت می‌کرد بر اینکه دامن وی در این قضیه و تهمتی که به او زده‌اند پاک است. از قبیل شهادت آن کودک به ضمیمه اینکه پیراهن یوسف از عقب پاره شده بود، و اینکه هر دو به طرف در پیشدستی کرده بودند. شاید یکی دیگر از شواهد، قضیه زنان مصر و پاره کردن دستهای‌شان و عفتی باشد که یوسف در برابر خواسته زنان به خرج داد، و نیز ممکن است یکی دیگر از شواهد اعتراف زلیخا نزد زنان باشد که گفته بود: من یوسف را دنبال کرده‌ام، و او عفت به خرج می‌داد. حرف «لام» در جمله «لیس جنه» لام قسم است و معنایش این است که قسم خوردند و تصمیم گرفتند که او را حتماً به زندان بیفکنند، تا مردم داستان مراوده زلیخا را که مایه ننگ و رسوایی دربار شده بود فراموش نمایند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۶۹). بنابراین درباریان از موضع قدرت و جایگاه والایی برخوردار بودند و یوسف (ع) موقعیت یک غلام ساده را داشت، زیرا برای حفظ آبروی خانواده درباری، حضرت یوسف (ع) را مقصر جلوه داده، و به زندان افکندند.

کیفیت برخورد درباریان از جایگاه بالا که واضح است قدرتمندان کمتر مسئولیت عمل خود را می‌پذیرند و می‌خواهند دیگران را قربانی کنند و تسلیم شدن مقام پایین از جمله مسائلی است که از این آیه می‌توان استدلال کرد.

بنابراین، پایگاه و موقعیت اجتماعی از جمله مسائل مهم در ارتباطات انسانی است که قرآن کریم به آن اهتمام ورزیده، و دستورات الهی بر این اساس استوار گشته است. به عنوان مثال به چند مورد از آنها

اشاره می‌گردد:

۱- **سخن گفتن با پیامبر اکرم و اهل بیتش (ع):** یکی از علل دستورات قرآن بر اساس جایگاه و موقعیت مخاطبین است. قرآن مجید، شیوه گفتگو با مقام عظیم الشان نبوت را تعلیم می‌دهد و فضای ارتباط یک زیر دست با مقام بالای نبوت که چگونه بایستی باشد، را این گونه ترسیم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید، و در سخن با او، مانند بلند حرف زدن با همدیگر، بلند حرف مزنید. مبدا که اعمال تان تباه شود و آگاه نباشید.» (حجرات/۲) و آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بی گمان کسانی که تو را پشت در حجره‌ها صدا می‌زنند، بیشترشان خرد خویش به کار نمی‌گیرند.» (حجرات/۴). در نتیجه قرآن، در این آیات به مؤمنان دستور می‌دهد با پیامبر اکرم (ص) به‌عنوان حامل وحی الهی با بهترین شیوه ممکن و در اوج احترام سخن بگویند، حتی لحن صدای خود را پایین بیاورند. این شیوه سخن گفتن با رسول خدا و معصومین (ع) خصوصاً به هنگام درد و دل کردن و توسل جستن به آن بزرگواران است.

۲- سخن گفتن شاگرد و استاد با یکدیگر:

قرآن کریم برای گفتگوی شاگرد و استاد با یکدیگر فرمان‌هایی صادر می‌نماید. در سوره کهف گفتگوی حضرت موسی (ع) - شاگرد - با حضرت خضر (ع) - استاد - آمده است و آن بدین قرار است:

الف) شیوه‌های سخن گفتن شاگرد با استاد:

۱. رعایت ادب و فروتنی: موسی (ع) در گفت‌وگو با معلم خود با کمال ادب و فروتنی سخن گفت: زیرا از معلم خویش اجازه گرفت و به‌صورت پرسشی با او سخن گفت: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُسُلًا» (کهف/۶۶).

۲. پاسخ استاد را مودبانه گفتن: آنگاه که خضر (ع) به موسی (ع) گفت: تو هرگز نمی‌توانی هم‌پای من صبر کنی. شاگرد با کمال ادب و احترام پاسخ استاد خویش را داد و گفت: «سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا: ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت» (کهف/۶۹). جمله «خواهی یافت» و موکول کردن آن را به مشیت الهی ادب موسی در مقابل معلم را بیان می‌کند.

۳. در هنگام لغزش و اشتباه از معلم عذر خواستن:

وقتی موسی (ع) شرط استاد را به اشتباه زیر پا نهاد و بدین گونه لغزشی از او سر زد با عباراتی مؤدبانه از معلم خود عذر خواهی کرد «قَالَ لَا تَأْخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تَرَهَقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرًا» (کهف/۷۳).

ب) شیوه سخن گفتن استاد با شاگرد:

بر معلم لازم است علاوه بر رعایت ادب در گفتار خویش به چند نکته دیگر نیز توجه کند:

۱. لغزش‌های شاگرد را به او گوشزد کردن: خضر (ع) در سه مورد که شاگردش اشتباه کرد گاهی با جمله آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی هم‌پای من صبر کنی «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» (کهف/۷۲)

و در آخر با جمله این بار دیگر وقت جدایی میان من و توست لغزش های شاگرد را به او گوشزد کرد «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» (کهف/۷۸).

۲. پاسخ به تمام سؤالات:

با آن که حضرت خضر(ع) در ابتدا با شاگرد خود شرط کرده بود که از او سوالی نپرسد ولی در پایان به او فرمود: به زودی تو را از بتاویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهیم ساخت و به تمام سؤالات موسی(ع) پاسخ داد. آیه «سَأْتِيكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (کهف/۷۸) و بافت موضوعی آیات ۸۲ تا ۷۹ سوره کهف بیانگر پاسخگویی حضرت خضر(ع) به حضرت موسی(ع) است.

بنابراین، در امر ارتباطات میان فردی مهم آن است که افراد با همه انسان‌ها به یک شکل و شیوه، ارتباط برقرار نمی‌کنند و آنها در هر شرایطی به گونه‌ای منحصر به فرد، فراگرد ارتباطی خود را شکل می‌دهند. بنابراین رفتار ارتباطی انسان‌ها با هم تغییرپذیر است و در یک واقعیت به گونه‌های متفاوت عمل می‌کنند. قرآن کریم نیز به این امر مسلم ارتباطات اجتماعی اهتمام ورزیده است. بنابراین تحلیل آیات قرآن با توجه به بافت‌های تأثیر گذار در ارتباطات انسانی، جنبه تربیتی و اخلاقی آن را برای مخاطبان قرآن به گونه‌ای آشکار و روشن می‌سازد.

۵-۳- بافت محیطی در قرآن

قرآن مجید، به بافت محیطی خانه و خانواده، اجتماع و فرهنگ یک جامعه در این دنیا، و بهشت و جهنم در آخرت اهتمام ورزیده است.

۵-۳-۱- بافت محیطی خانواده و اجتماع

(۱) خانه و خانواده:

خانواده و خانه نخستین محیطی است که انسان را تحت تأثیر فضا، روابط و مناسبات خود قرار می‌دهد. همه چیز این محیط به خصوص عوامل انسانی و روابط عاطفی درون خانواده هم بر ارتباطات میان فردی درون خانه و هم بیرون از خانه تأثیر گذار است. انسان از آغاز دوران طفولیت خود تمام گرایش‌ها و محرک‌های خانواده را می‌گیرد، و رفتار اجتماعی او با دیگران به تبع از رفتار اجتماعی اعضای خانواده‌اش با همدیگر و با افراد بیرون از خانه شکل می‌گیرد. محیط آرامش و سالم و مملو از عواطف و دوستی سطح هوش هیجانی و اجتماعی افراد را افزایش می‌دهد تا آنجا که خدای سبحان محیط خانواده را کانون آرامش و دوستی معرفی می‌کند، چنانچه می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم/۲۱).

علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید: وقتی قومی درباره اصول تکوینی خویش بیندیشند که آن اصول مرد و زن را وادار کرده به اینکه تشکیل جامعه خانوادگی دهند، و نیز آن دو را به مودت و رحمت واداشته، و آن مودت و رحمت نیز اجتماع مدنی و شهری را پدید می‌آورد، و چه آثاری بر

این اجتماع مترتب می‌شود، نوع بشری بقاء می‌یابد، و زندگی دنیایی و آخرتی انسان به کمال خواهد رسید (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶: ۱۶۶).

نظر مکارم شیرازی این است که این آرامش و سکونتی که در این آیه بیان شده؛ هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی؛ هم از جنبه فردی و هم اجتماعی. بیماری‌هایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی‌های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است. از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می‌کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می‌شود و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می‌زند. هنگامی که انسان از مرحله مجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می‌گذارد، شخصیت تازه‌ای در خود می‌یابد و احساس مسئولیت بیشتری می‌کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۳۹۲). بر این اساس انسان متاهل هم مسئولیت‌پذیرتر خواهد بود و هم در سایه آرامش با دیگران بهتر برخورد خواهد کرد.

قرآن کریم محیط خانواده را از یک سو برای کمال بعد عاطفی و اجتماعی انسان معرفی می‌نماید و از سوی دیگر برای ارتقای روح و معنویت بر حفظ خود و خانواده به ترک معاصی تاکید کرده است؛ آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم/۶)، بر حفظ و نگهداری خود و خانواده تاکید می‌ورزد. صاحب تفسیر نمونه مقصود حفظ و نگهداری خانواده را این‌گونه بیان می‌کند: نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده است. این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ‌بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج، و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد، و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود. به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تامین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی‌شود، مهمتر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴: ۲۸۷).

۲) اجتماع:

انسان در بستر اجتماع رشد می‌کند و به شدت از آن تأثیر می‌پذیرد. مجموعه تمام روابط اقتصادی، سیاسی، شغلی، عاطفی، روحی و فرهنگی بر انسان و تعاملات او با دیگران تأثیر گذار است. افراد انسان با وجود کثرتی که دارند انسانند و انسان هم یک نوع واحد است و همچنین اعمال و افعال انسان‌ها با این که متعدد و متکثر است ولی آنها نیز از نظر نوع واحد است و به گونه‌ای میان آنها جمع و الفت برقرار است (دلشاد، ۱۳۸۷: ۱۲۶).

به عبارت دیگر اجتماع در عین اینکه از نوعی وحدت برخوردار است، در درون خود به گروه‌ها و طبقات مختلف منقسم می‌شود پس اجتماع وحدتی دارد در عین کثرت، و کثرتی دارد در عین وحدت.

جامعه، مجموعه‌ای از افراد انسانی است که با نظام و آداب و سنن و قوانین خاصی به یکدیگر پیوند خورده و زندگی نظام‌اند و دسته جمعی دارند. به عبارت دیگر، جامعه عبارت است از مجموعه‌ای از انسان‌ها که در چارچوب سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله باورها و آرمان‌ها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی

مشترک غوطه‌ورند (مطهری، ۱۳۷۲: ۱۳۱).

قرآن کریم، پس از بیان آفرینش انسان، مسأله خویشتن‌اندی را بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» (فرقان/۵۴)، بنابراین هرگاه پیوند خویشتن‌اندی در طرح آفرینش منظور باشد، قهراً زندگی اجتماعی نیز در نظر گرفته شده است، زیرا روابط نسبی و سببی مایه پیوند افراد و تشکیل اجتماعات است (سبحانی، ۱۳۸۳، ج ۱۳: ۳۸۲). آیه «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» (انفال/۶۳)، بر الفت و دوستی در ارتباطات بین فردی در اجتماع تأکید می‌کند و آن را نعمتی از سوی خداوند نامیده است. آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران/۱۰۵) از اختلاف و تفرقه - در بین مردم جامعه - نهی می‌فرماید. آیاتی که انسان‌ها را به جهانگردی، هجرت و سیاحت علمی، شناخت آثار و بقایای جامعه‌های گذشته و درس‌آموزی از سرنوشت آنها دعوت می‌کند (بقره/۸۳، ۲۷ و ۱۷۷؛ نساء/۱ و ۳۶؛ رعد/۲۱ و ۲۵؛ اسراء/۲۸) بیانگر تأثیر جوامع گذشته بر جامعه‌های کنونی است.

۲) فرهنگ:

شیوه ارتباط برقرار کردن انسان‌ها متأثر از فرهنگ آنان نیز است. فرهنگ متشکل از باورها، ارزش‌ها، عادات و تفاسیری که گروهی از انسان‌ها در آن اشتراک دارند و شکل‌دهنده افکار، احساسات، اعمال و رفتارهای آنها است. انسان‌ها از نماد و برجسب‌ها برای تعریف تجارب، روابط، احساسات و افکارشان استفاده می‌کنند (جولیاتی، وود، ۱۳۷۹: ۲۳۹). افتراء و نسبت‌های ناروا زدن به پیامبران در جهت مخالفت با ایشان نمونه‌هایی از باورها و برجسب‌های منفی در قرآن است؛ آنان را «سفیه» و «مجنون» می‌خواندند (بقره/۱۳؛ اعراف/۶۶؛ مؤمنون/۲۵) و هنگامی که معجزه‌ای را اظهار می‌کردند تهمت سحر و افسون به ایشان می‌زدند (ذاریات/۳۹-۵۲-۵۳؛ انبیاء/۳؛ قمر/۲).

مخالفت با انبیاء (ع) علاوه بر انگیزه کلی «میل به بی‌بندوباری و پیروی از هواهای نفسانی» (مائده/۷۰) علل و انگیزه‌های دیگری نیز داشته است. از جمله خودخواهی و غرور و خودبرتربینی (استکبار) بود که بیشتر در میان اشراف و نخبگان و ثروتمندان، بروز می‌کرد (اعراف/۷۶؛ غافر/۵۶) دیگری تعصبات و پابندی به سنت‌های پیشینیان و نیاکان و ارزش‌های غلطی بود که در میان جوامع مختلف، رواج داشت (انعام/۲۵؛ انفال/۲۴؛ مؤمنون/۸۳؛ فرقان/۵؛ نمل/۶۸؛ احقاف/۱۷؛ قلم/۱۵؛ مطففین/۱۳).

همچنین حفظ منابع اقتصادی و موقعیت‌های اجتماعی، انگیزه نیرومندی برای ثروتمندان و حکمرانان و دانشمندان بود (اعراف/۷۰-۷۱؛ کهف/۵۶؛ غافر/۳۵ و ۳۵)، و از سوی دیگر، جهل و ناآگاهی توده‌های مردم، عامل بزرگی برای فریب خوردن از سردمداران کفر، و پیروی از بزرگان و اکثریت جامعه بود و موجب این می‌شد که به اوهم و پندارهای خودشان دل، خوش کنند و از ایمان به آیینی که جز افراد معدودی آن را نپذیرفته بودند سرباز زند آن هم افرادی که غالباً از موقعیت اجتماعی چشمگیری بهره‌مند نبودند و از طرف بزرگان قوم و اکثریت جامعه، طرد می‌شدند. ضمناً فشار قشر حاکم و زورگویان را نباید از نظر دور داشت (انبیاء/۵۳، یونس/۷۸، لقمان/۲۱).

بنابراین قرآن کریم در تاثیرگذاری نوع باورها و برچسب‌ها که از تعالیم فرهنگ یک جامعه شکل می‌گیرد در کیفیت ارتباطات انسانی اهمیت قائل شده است.

۵-۴- بافت زمانی در قرآن:

در آیاتی از قرآن کریم به تأثیر بافت زمانی در اعمال انسان اشاره دارد. قرآن کریم به اهمیت اجتماع مردم در روز جمعه برای نماز و ذکر به‌طور دسته جمعی اشاره می‌نماید. به‌طوری که همه مسلمانان را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود به سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید.» (جمعه/۹) نماز جمعه یکی از مهم‌ترین و با شکوه‌ترین فریضه‌های عبادی سیاسی اسلام است که از ابعاد گوناگون فرهنگی، سیاسی، اطلاع‌رسانی و غیره برخوردار می‌باشد. واژه جمعه از ریشه (ج م ع) مشتق شده به معنی گردآوردن و پیوستن است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج: ۸، ۵۳). علت آن تسمیه تشکیل جماعات در آن روز است و عرب به آن یوم‌العروبه می‌گفت، کعب بن لؤی اولین کس بود که آن را جمعه خواند (قرشی، ۱۳۸۳، ج: ۲، ۵۰).

آیه دیگر در قرآن آمده که زمان شیردهی را دو سال کامل بیان می‌فرماید و در این مدت وظیفه پدر کودک نسبت به مادر و تامین نیازهای مادی و اقتصادی او براساس متعارف و به‌قدر توانایی بر عهده پدر کودک، را تبیین می‌نماید «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ...» (بقره/۲۳۳) براین اساس قرآن کریم برای برخی از اعمال مانند شیردادن مدت و زمان تعیین می‌نماید، یعنی دو سال کامل نه بیشتر و نه کمتر؛ و در ادامه آیه نحوه برخورد پدر با مادر کودک را توضیح می‌فرماید.

قرآن با تعبیرات گوناگون و هشدارهای شدید، ما را به بهره‌گیری صحیح از وقت فراخوانده، و اتلاف گران وقت را به عذاب‌های سخت تهدید نموده است، بنابراین آنان که وقت خود را به بطالت می‌گذرانند در حقیقت بر ضد قرآن گام برداشته و در راه گمراهی افتاده‌اند، چرا که قرآن قدردانی از وقت را از ارکان اصلی ایمان، و وسیله نجات و پیروزی قرار داده است. آخرین سخن این که به‌فرموده قرآن یکی از پرسش‌هایی که کافران از پیامبر اکرم (ص) نمودند در مورد فواید ماه‌ها بود، خداوند به پیامبر (ص) وحی کرد: «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ: بگو آنها [شاخص] گاه‌شماری برای مردم و [موسم] حج‌اند» (بقره/۱۸۹). در حقیقت ماه یک تقویم طبیعی برای افراد بشر محسوب می‌شود که مردم اعم از باسواد و بیسواد و در هر نقطه‌ای از جهان باشند می‌توانند از این تقویم طبیعی استفاده کنند نه تنها آغاز و وسط و آخر ماه را می‌توان با آن شناخت بلکه با دقت شب‌های ماه را نیز می‌توان تشخیص داد و بدیهی است نظام زندگی اجتماعی بشر بدون تقویم یعنی یک وسیله دقیق و عمومی برای تعیین تاریخ امکان‌پذیر نیست به همین دلیل خداوند بزرگ برای نظام زندگی این تقویم جهانی را در اختیار همگان قرار داده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج: ۲، ۱۱).

بر این اساس قرآن کریم به وقت‌شناسی و بهره‌برداری از زمان مناسب مانند روز جمعه در گسترش روابط اجتماعی و ماه رمضان (بقره/۱۸۵) و ماه‌های حرام (بقره/۱۹۷) مشخص کردن عبادت‌هایی چون روزه گرفتن و انجام دادن مناسک حج در وقت معینی در سال و حرام بودن مسائلی چون همبستری، گناه و

جدال در این زمان، اهمیت قائل شده است.

۶- بافت شخصی در قرآن:

بافت شخصی شامل نگرش، عقیده، شخصیت، دانش فردی و انگیزه است که در علم روان‌شناسی به آنها توجه شده، در بررسی ارتباطات انسانی در آیات قرآن این موارد تأثیرات فراوانی بر روابط می‌گذارد که در این مقال به بررسی نگرش همان عقیده و شخصیت پرداخته می‌شود:

۶-۱- نگرش (attitude):

نگرش، معادل‌های فارسی متعددی هم چون طرز تلقی، بازخورد، وضع روانی و گرایش دارد. یکی از جامع‌ترین تعریف‌های نگرش تعریفی از لمبِرت (۱۹۶۴م) است که معتقد است: نگرش عبارت از یک روش نسبتاً ثابت در فکر، احساس و رفتار نسبت به افراد گروه‌ها و موضوع‌های اجتماعی یا قدری وسیع‌تر هرگونه حادثه‌ای در محیط فرد است. به عبارت دیگر ترکیب شناخت‌ها، احساس‌ها و آمادگی برای عمل نسبت به یک چیز معینی، نگرش شخص نسبت به یک موضوع اجتماعی است.

مؤلفه‌های نگرش عبارتند از افکار و عقاید، احساسات و هیجانات و تمایلات رفتاری، این مؤلفه‌های نگرش است که نحوه رفتار و برقراری ارتباط را با دیگران تعیین می‌کند (جمعی از مولفان، ۱۳۸۷: ۱۳۶). بنابراین نگرش یک حالت درونی است که آمادگی برای عمل ایجاد می‌کند.

ایمان یک نگرش مهم و اصلی:

در فرهنگ دینی نگرش‌های متفاوتی است که بعضی بسیار اصلی و برخی بسیار فرعی و برخی دیگر در حد وسط قرار می‌گیرند. نگرش ایمانی، کفری، منافقانه، از آن دسته نگرش‌های اصلی است که اکنون در این باب بررسی می‌شود.

الف. مؤلفه‌های نگرش ایمانی:

ایمان حالتی روانی است که در هر انسانی ممکن است ایجاد شود و از حیث تحلیل عقلی دارای سه مؤلفه (عقیده و شناخت، عاطفی و رفتار ظاهری) است. مؤلفه رفتاری از آیات اصولاً بسیاری از وظایفی که خداوند بر افراد مؤمن مقرر می‌فرماید، وظایفی رفتاری هستند؛ مثلاً استعانت از نماز و صبر (بقره/۴۵)، استفاده از رزق پاک (طه/۸۱)، انفاق در راه خدا (بقره/۲۶۴)، عدم ابطال صدقات از طریق منت‌گذاری و اذیت (بقره/۲۶۴)، آمادگی دفاعی و کوچ کردن به صورت دسته‌های کوچک و بزرگ (نساء/۷۱)، و قیام به قسط (نساء/۱۳۵).

دو مؤلفه شناختی و عاطفی ایمان نیز به راحتی از بعضی آیات و روایات قابل استفاده است. برای صدور یک رفتار، دانش کافی نیست بلکه انگیزش نیز لازم است. قرآن مواردی را مثال می‌زند که دانش دارند اما براساس دانش خود عمل نمی‌کنند مانند آیه شریفه «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل/۱۴). فرعون و قومش پهِ ستم (بر خود یا بنی اسرائیل) و برتری جویی و تکبر در برابر موسی به انکار پرداختند و این انکار - صرفاً - به زبان بود، زیرا در دل می‌دانستند که معجزات موسی حق است (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۷: ۳۳۲). دسته‌ای از اعراب که به زبان می‌گویند ایمان آورده‌ایم ولی ایمان در قلبشان وارد نشده است

«قَالَ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَآ كُنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (الحجرات/۱۴). از آیات این استفاده می‌شود که اقرار به زبان و عمل تنها کافی نیست بلکه معرفت قلبی و پیوند عاطفی نیز لازم است.

ب. آثار نگرش ایمان:

مهمترین آثار ایمان، حسن خلق است چنانچه رسول اکرم (ص) فرمودند: حسن الخلق نصف الدین (مجلسی، ۱۳۸۳، ج ۶۸: ۶۸۵) و حضرت علی کاملترین افراد را از نظر ایمان کسی بر می‌شمارد که خلقش نیکو باشد (عطاردی، ۱۳۸۷: ۲۸۴). مومنان با هم همدل و برادرند «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات/۱۰) و دل‌ها را صلح و صفا می‌بخشند «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ»، دیدار برادر دینی و عیادت بیماران (مجلسی، ۱۳۸۳، ج ۸۵: ۲۱۴ و ۲۲۹)، صلح رحم (رعد/۲۵، ۲۱؛ نساء/۱، محمد/۲۳، ۲۲)، الفت، مودت و دوستی در بین آنان «...فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (آل عمران/۱۰۳) و «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح/۲۹)، حسن ظن نسبت به دیگران «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» (نور/۱۲)، پایبند به عهد و پیمان و امانتداری (مومنون/۸)، عفو و گذشت (بقره/۱۰۹؛ یوسف/۹۲)، تغافل در برابر رفتار نادرست دیگران (فرقان/۶۳) و همچنین امام باقر (ع) فرمودند: «صَلَّاحُ جَمِيعِ الْمَعَايِشِ وَ التَّعَاشِرِ مِلءُ مِكْيَالٍ - ثَلَاثَانِ فِطْنَةٌ وَ ثَلَاثٌ تَغَافُلٌ» (مجلسی، ج ۴۶: ۲۸۹)، تواضع و دوری از تکبر و خودبینی (مجادله/۱۱)، مسئولیت‌پذیری در برابر خدا و دیگران «الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (انفال/۳)، فرو بردن خشم و غضب «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (آل عمران/۱۳۴).

۶-۲- انگیزه (motive-stimulant):

علت برقراری تعامل؛ انگیزه‌ها و اهداف عامل هدایت‌کننده تعامل و تأمین‌کننده نیروی محرکه آن هستند. و همچنین مزلو معتقد است نیازهای فطری انسان رفتار انسان را هدایت می‌کند که از بدو تولد در هر انسان وجود دارد. یکی از این نیازها، نیازهای زیست‌شناختی (غذا، آب و غیره) است. گیردهام (Guirdham) (۱۹۹۰) معتقد است انگیزه‌ها پاسخی درونی به نیازها هستند.

نیازها زیربنایی هستند که باعث می‌شوند اهدافی در نظر گرفته شود به طوری که فرد فعالیت‌های خود را با فعالیت‌های دیگران هماهنگ سازد. در قرآن هم به انگیزه‌های اولیه مانند حفظ ذات که شامل انگیزه‌های گرسنگی و پوشش «فَقُلْنَا يَادُمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِؤُوسِكَ فَلَا يُخْرَجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى، إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى» (طه/۱۱۷ و ۱۱۸)، تشنگی «وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا» و پرهیز از گرما «وَ لَا تَصْحَى» (طه/۱۱۹) اشاره نموده و هم به انگیزه‌های ثانوی و روانی توجه کرده است مانند: انگیزه پرخاشگری در رفتار تجاوزگرانه انسان در برابر دیگران با هدف آزار رساندن به آنان ظاهر می‌شود. در دو آیه «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» (بقره/۳۶)، «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ قَائِمًا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلْ وَ لَا يَشْقَى» (طه/۱۲۳) به ظلم برخی از مردم نسبت به برخی دیگر به دلیل پیروی از هوی و خواسته‌های نفس و فریب خوردن از شیطان رومای دارند، اشاره می‌فرماید. نوع دیگر انگیزه مطرح شده در قرآن، انگیزه رقابت است که انسان را در جهت ارتقا و پیشرفت براساس ارزش‌هایی که جامعه به آن پایبند است، رهنمود می‌کند. قرآن مجید

مردم را به رقابت در تقوای خدا و کار خیر و پایبندی به اصول والای انسانی تشویق می‌کند تا سرانجام به بهشت برین رهسپار شوند و از نعمت‌های الهی بهره جویند (بقره/۱۴۸؛ مائده/۴۸؛ حدید/۲۱).

۶-۳- شاکله:

قرآن کریم عمل انسان را مبتنی بر چیزی می‌داند که آن را شاکله می‌نامند «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهِ» (اسراء/۸۴)، به عبارت دیگر، منشأ اعمال آدمی، شاکله اوست. با توجه به این نکته و مفهوم شخصیت در روان‌شناسی می‌توان به‌طور اجمال و بدون توجه به تعریف خاصی که از شخصیت ارایه شده است، شاکله را معادل مفهوم شخصیت در روان‌شناسی گرفت. شخصیت (personality) عبارتست از مجموعه ویژگی‌های جسمی، روانی و رفتاری که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می‌سازد. تجارب شخصی، تفاوت‌های فردی و برخی عوامل دیگر باعث می‌شود که افراد نسبت به هم متمایز باشند (اشرف جودت، ۱۳۷۸: ۹۱) و شخصیت افراد در چگونگی برقراری ارتباط با دیگران تأثیر می‌گذارد.

شاکله به‌معنای خلق و خوی آمده و به این دلیل به خلق و خوی، شاکله گفته می‌شود که انسان را مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آن چه می‌خواهد، آزاد باشد، بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضای اخلاق رفتار کند. در این آیات می‌توان یک پیام واحد را دریافت نمود.

در قرآن کریم، رفتار دو گروه مؤمنان و کافران به اقتضای شاکله‌ای که دارند، به دو گونه مختلف تفسیر شده است و در نتیجه، به دو شیوه گوناگون در مقابل آن واکنش نشان می‌دهد. آدمی دارای یک شاکله نیست، بلکه شاکله‌ها دارد، یک شاکله آدمی زائیده نوع خلقت و خصوصیات ترکیب مزاج اوست، که شاکله‌ای شخصی و خلقتی است، و از فعل و انفعال‌های جهازات بدنی او حاصل می‌شود مانند خود مزاج او که یک کیفیت متوسطه‌ای است که از فعل و انفعال‌های کیفیت‌های متضاد با یکدیگر حاصل می‌شود. شاکله دیگر او خصوصیتی است که خلقی که علاوه بر شاکله، که از ناحیه تأثیر عوامل خارج از ذاتش در او پدید می‌آید. و آدمی به هر شاکله‌ای که باشد و هر صفت روحی که داشته باشد اعمالش بر طبق همان شاکله و موافق با فعلیات داخل روحش از او سر می‌زند، و اعمال بدنی او همان صفات و فعلیات روحی را مجسم می‌سازد، هم چنان که انسان متکبر مغرور این صفات روحیش از سراپای گفتار و سکوت و قیام و قعود و حرکت و سکونش می‌بارد و شخص خوار و ذلیل و مسکین از تمامی حرکات و سکنااتش ذلت به چشم می‌خورد، و همچنین شجاع با ترسو، و سخی با بخیل و صبور با عجول و هر صاحب صفتی با فاقد آن صفت از نظر کردار و رفتار متفاوت است. براین اساس عمل خارجی مجسمه صفات درونی است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳: ۱۹۰).

خداوند متعال در آیه فوق به رسول گرامی دستور می‌دهد که پاسخ ایشان را بدهد و به ایشان می‌فرماید به آن فرد بگوید: «کل يعمل علی شاکلته»، به این مفهوم که ما تفاوت قائل نشده‌ایم. این خود مردمند که اعمالشان بر طبق شاکله و فعالیت‌های موجودشان صادر می‌شود. آن کس که دارای شاکله معتدل است، راه یافتنش به سوی کلمه حق و عمل صالح و برخوردار از دین قدری آسان‌تر است. آن کس که شاکله ظلم و سرکشی دارد، او هم می‌تواند به سوی کلمه حق و دین راه یابد، ولی برای او قدری دشوارتر است. در نتیجه، از شنیدن دعوت دین حق جز خسران عایدش نمی‌شود.»

خدایی که پروردگار شما و دانا به ضمیرها و مدبّر امر شماست، بهتر می‌داند که چه کسی شاکله معتدل دارد و آسان‌تر در راه حق می‌افتد و به بهره‌مند شدن از نعمت دین نزدیک‌تر است. آن پیغمبری که خدای علیم به او خبر داده و او را واقف ساخته است، می‌داند که مؤمنان راه یابنده‌ترند. در نتیجه، شفا و رحمت هم مختص آنهاست و از قرآن برای ظالمان چیزی جز بیش‌تر شدن خسران نمی‌ماند مگر آن که از ظلم دست بردارند و از قرآن بهره‌مند شوند (همو: ۱۹۱).

«شاکله» به‌طوری که در مفردات آمده است از ماده شکل، به‌معنای بستن پای چارپا است، و به طنابی که با آن پای حیوان را می‌بندند «شکال» می‌گویند، و «شاکله» به‌معنای خوی و اخلاق است، و اگر خُلق و خوی را شاکله خوانده‌اند بدین مناسبت است که آدمی را محدود و مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد، بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضا و طبق آن اخلاق، رفتار کند (راغب، ۱۴۱۲: ۴۶۲). و به نظر طبرسی «شاکله» به‌معنای طریقت و مذهب است؛ وقتی گفته می‌شود این طریق، دارای شاکله‌ها است معنایش این است که «هر جمعیتی از آن راه دیگری برای خود جدا کرده است». گویا «طریقه» و «مذهب» را از این جهت «شاکله» خوانده‌اند که رهروان و منسوبین به آن دو خود را ملتزم می‌دانند که از آن راه منحرف نشوند (طبرسی، ۱۴۰۸ ق، ج ۴: ۹۰).

به‌طور کلی می‌توان گفت شاکله به‌معنای زیر است:

۱- نیت و نگرش، ۲- خلق و خوی، ۳- حاجت و نیاز، ۴- طریقت و مذهب و ۵- ساخت (احمدی، ۱۳۸۳: ۱۳).
با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان شاکله را معادل مفهوم شخصیت قرار داد و با وجود شاکله‌های معتدل و سرکش، انسان‌ها به ایمان و کفران گرایش می‌یابند و در این مقاله به خصوصیات شخصیتی کافران که در نوع برخورد آنان با مسلمانان موثر است، اشاره می‌شود.

۶-۳-۱- خصوصیات کافران:

خصوصیات عقیدتی، عبادی، انفعالی، اخلاقی و عاطفی کافران مورد بررسی قرار می‌گیرد، عدم ایمان به یگانگی خدا، پیامبران و روز رستاخیز (نساء/۱۵۰؛ اعراف/۴۵؛ هود/۱۹)، داشتن قساوت قلب و سختدلی «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» (زمر/۲۲)، قساوت قلب در مقابل شرح صدر به‌معنای گشادگی سینه، به‌کار رفته است به‌همین خاطر ظرفیت پذیرفتن سخن و نور قلبی را ندارند، و در نتیجه به‌سوی حقی که آیات خدا بر آن دلالت می‌کند راه نمی‌یابند، در گمراهی آشکار قرار دارند «أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» و قلب آنان مملوّ از تعصب و اضطراب و خشونت است (فتح/۲۶)، منکر حقایقند (نحل/۲۲)، پیمان شکنی، فسق و فجور و پیروی از هوای نفس و شهوات (نور/۱۹)، خدعه و مکر (بقره/۹؛ نساء/۱۴۲؛ انفال/۶۲)، و غرور و تکبر (بقره/۱۱۳، ۱۱۱، ۸۰؛ آل عمران/۲۴). به‌راه انداختن فتنه و آشوب (بقره/۲۱۷، ۱۹۳، ۱۹۱؛ آل عمران/۷؛ نساء/۹۱). نفرت و کینه نسبت به مؤمنان (آل عمران/۱۱۱ و ۱۱۸)، بخشی از صفاتشان است. کافران، در رفتارشان با مؤمنان متجاوز هستند. آنها را مورد تمسخر قرار می‌دهند و به حقوقشان تجاوز می‌کنند (بقره/۱۳ و ۲۱۲؛ احقاف/۱۱)؛ دشمنی و مخاصمه با مؤمنان اختلاف بر سر عقیده که خودشان را از ایشان جدا می‌سازد. بنابراین خصوصیات قلوب کفار مطرح شده در قرآن، خصوصیات عقیدتی، شناختی و عقلانی است که در نهایت در رفتار و کردار آنان تأثیر می‌گذارند. به‌طور کلی نگرش بر احساسات و هر دو

بر رفتار یک انسان مؤثر واقع می‌گردد.

با تبیین خصوصیات کافران، قرآن وظیفه مسلمانان را در مقابله با آنان اینگونه بیان می‌دارد:

۶-۳-۲- واکنش اهل ایمان در مقابله با کافران:

کنش متقابل اجتماعی فرایندی است که از طریق آن مردم نسبت به یکدیگر کنش و واکنش نشان می‌دهند (ستوده، ۱۳۸۸: ۱۰۰). از این رو، کنش و رفتارهای کافران و مشرکان بر واکنش و اعمال مسلمانان در مقابله با آنها، تأثیر می‌گذارد که دستورات و فرامین الهی به اهل ایمان بر همین اساس و پایه استوار است.

تعالیم الهی در شرایط و موقعیت‌های متعدد، متفاوت است. قرآن کریم، دستوراتی به اهل ایمان در شیوه معاشرت با مشرکان و کافران می‌فرماید، این فرامین بدین شرح است:

قرآن از سویی دستور به رفتار عادلانه «وَتَقْسُطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه/۸) و پابندی به عهد، گفتاری نرم و مؤدبانه (طه/۴۴)، مدارای اعتقادی «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لنت لَهُمْ» (آل عمران/۱۵۹)، و رعایت حقوق کافران و مشرکان را به مسلمانان صادر می‌نماید، و از سویی دیگر آیاتی از قرآن کریم بر عدم ولپی گرفتن (نهی از رابطه دوستی و عاطفی) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءِآبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ ءَوَلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ» (توبه/۲۳)، عدم مداخله سیاسی «فَلَا تَطْعَمُ الْمُكذِبِينَ وَ دُوَالُو تَدُهْنُ فَيُدْهِنُونَ» (قلم/۹) دلالت دارند، و بر اساس قاعده نفی سبیل، حد و حدود روابط اقتصادی و سیاسی با کافران و مشرکان تعیین شده است.

قانون الهی این است که هر معامله و رابطه‌ای که موجب تسلط کافر بر مسلمان شود، باطل و حرام است «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء/۱۴۱)، و نیز قرآن بر منع روابط اجتماعی با آنان و بازنگذاشتن دست آنان در امور جامعه‌ی اسلامی تأکید دارد، «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَّقِدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّنْلَهُمْ» (نساء/۱۴۰).

بنابراین تضاد ظاهری این آیات به شرایط و موقعیت‌های مختلف و کنش‌های کافران و مشرکان بستگی دارد. آیه ۴۴ سوره طه بیانگر این مطلب است که برخورد محترمانه و مؤدبانه برای ارشاد و تبلیغ اسلام برخورد مناسبی است، و برخورد قاطعانه و صریح توأم با احترام برای زمان‌هایی که سازش با اهل باطل ممنوع است و در زمان‌هایی که حقانیت اسلام نادیده گرفته می‌شود، صحیح است (قصص/۴۹؛ آل عمران/۱۲) و جهاد و قتال در برابر تهاجم و تجاوز کافران و مشرکان به عقاید، جان و مال مسلمانان، امری است ضروری و واجب (توبه/۲۳؛ تحریم/۹). بدین ترتیب دستورات الهی مطابق با شرایط و بافت موقعیتی و شخصی است چرا که نمی‌توان در شرایط گوناگون با افراد مختلف به یک شیوه برخورد نمود که این نه عقلی است و نه شرعی. به‌طور کلی برای تنظیم روابط باید به اهداف خویش، بافت و افراد متقابل توجه کرد. بر این اساس، تأثیر بافت‌های موقعیتی و شخصی از منظر قرآن کریم حائز اهمیت است و می‌توان با جرأت گفت که دستورات الهی که در حوزه ارتباط با افراد گوناگون از هم‌کیشان و غیر هم‌کیشان در قرآن است، بر اساس بافت موقعیتی و شخصی است.

۷- اختلاف در میزان تاثیرگذاري بافت‌ها:

قرآن مجید، در اسلوب نگارشی قصه‌ها خصوصاً در ارتباطات بین شخصیت‌های داستان به انواع بافت اهتمام دارد. سؤالی که در این قسمت مطرح شده این است که آیا تمام این بافت‌ها در ارتباطات با یک میزان و اندازه موثرند یا بعضی از ارتباطات متأثر از بعضی از بافت‌هاست؟ این پژوهش با بررسی دو داستان نوح(ع) و پسرش و سلیمان(ع) و بلقیس هم به بافت‌های آن اشاره می‌کند و هم مقدار تاثیرگذاري این بافت‌ها را مورد تحقیق و پژوهش قرار می‌دهد.

در آیه شریفه «نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ، قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصُمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُهْرَقِينَ» (هود/۴۲ و ۴۳)، بافت‌های تاثیرگذار بر ارتباط بین دو شخصیت داستان به این قرار است:

فرستنده(نوح): «و نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» (هود/۴۲)

بافت جایگاه و موقعیت: رابطه پدر با پسر، قلب پدر نسبت به فرزند مملو از رأفت و مهربانی است.

بافت مکانی: مَعْزِل، اسم مکان از عزل است، که همانا پسر نوح، خود را از پدرش و از مؤمنین کنار کشیده بود و نزدیک پدر نبود. دور بودن پسر و صدای تولید شده در فضا، یک نوع از پارازیت‌های محیطی به شمار می‌رود که در جریان ارتباط آن دو اخلال ایجاد کرد. پارازیت به‌عواملی که موجب تحریف و اختلال در روابط یا شناخت افراد از یکدیگر شود، اطلاق می‌شود(جولیات، وود، ۱۳۷۹: ۵۹). **بافت زمانی:** در سخت‌ترین شرایط و بحرانی‌ترین حادثه، فرزند در آستانه غرق شدن است. **پاسخ پسر:** «قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصُمُنِي مِنَ الْمَاءِ؛ به‌زودی به کوهی بازگردم که مرا از آب نگهدارد» (هود/۴۳).

بافت شخصی پسر نوح: غرور و جهالت او که باعث شد حرفی درست و دلسوزانه را نشنود و حقیقت را درک نکند. **فرستنده(نوح) و پیام:** «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ» (هود/۴۳) آنچه که تو آن را آب می‌پنداری عذاب است نه آب. **بافت شخصی «انگیزه» نوح(ع):** نجات و هدایت پسر، و پدر دست از نصیحت بر نمی‌دارد و نتیجه این ارتباط: موج عظیمی فرزند نوح را بلعید و بدین ترتیب بین پدر و پسر تا ابد جدایی و فاصله می‌افتد «حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُهْرَقِينَ» (هود/۴۳). در این ارتباط بافت شخصی تأثیر بیشتری نسبت به بافت موقعیتی داشت.

در ارتباط سلیمان پیامبر با بلقیس و علت رفتار آن دو با هم، هر دو بافت در کیفیت روابط آن دو دخیل است. در این قسمت به بررسی عوامل موثر پرداخته می‌گردد. شروع کننده ارتباط سلیمان بود که سخن گفتن او از موضع قدرت صورت گرفت «أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ» (نمل/۳۱)، بافت‌های موثر بر این ارتباط عبارتند از:

۱. **بافت موقعیت:** سلیمان هم یک فرمانروای مقتدر و هم دارای منصب و مقام الهی است.

۲. **بافت شخصی و انگیزه سلیمان:** هدایت بلقیس به سوی خداست.

۳. **بافت جایگاه و موقعیت گیرنده:** بلقیس هم فرمانروای مقتدر و هم از لحاظ عقیدتی یک آفتاب‌پرست است. در ابتدای رابطه که فرستنده سلیمان است، بافت موقعیت نقش اساسی را ایفا می‌کند ولی باید

گفت که بافت شخصی نیز بی تأثیر نیست.

باز خورد و پاسخ بلقیس: فرستادن هدیه، «وَ إِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» (نمل/۳۵). علت فرستادن هدیه، نگرش، انگیزه و باور بلقیس بود که عبارت است از: ۱- ترس از عظمت و شکوه پادشاهی سلیمان زیرا از عظمت حکومت او مطلع بود، ۲- امتحان سلیمان اگر واقعاً پیامبر است با وجود این هدایا دست از هدایتش بر نمی‌دارد.

بافت محیطی بلقیس: اطرافیان ملکه سبأ اعلام آمادگی برای جنگ کردند (نمل/۳۳)، ولی طبع ظریف زنانه او موافق جنگ نبود، لذا نظر آنها را به مسائل دیگر معطوف داشت. بنابراین، در باز خورد بلقیس بافت شخصی نقش اساسی داشت.

ادراک و پاسخ سلیمان متأثر از نگرش وی: سلیمان نه تنها از هدیه‌ها استقبال نکرد بلکه گفت: «آیا شما می‌خواهید مرا با مال (خود) کمک کنید؟ در حالی که این اموال در نظر من بی ارزش است» (نمل/۳۶)، و آنچه خداوند به من بخشیده- مقام نبوت، علم، دانش و هدایت- از اموالی که به شما داده‌اید، بهتر و پرارزش‌تر است. به این ترتیب سلیمان، معیارهای ارزش را در نظر آنها تحقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است، که معیارهای معروف نزد دنیا پرستان در برابر آن، بی‌رنگ و بی‌بها است.

باز خورد سلیمان: برخورد قاطعانه و عدم مدهانه در مساله حق و باطل، به همین دلایل، او هدایا را پس داد (نمل/۳۷). ظاهر هدیه فرستادن این بود که آنها در مقام انکارند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۴۶۳). سلیمان برای اینکه میزان عقل و درایت ملکه سبأ را بیازماید، و نیز زمینه‌ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند (نمل/۴۱). انگیزه آزمایش در سلیمان این بود که با چه برهان و دلیلی با او برخورد نماید. هنگامی که ملکه سبأ وارد شد، (به او) گفته شد: آیا تخت تو این‌گونه است؟ «فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ» (نمل/۴۲)، ملکه سبأ زیرکانه‌ترین و حساب‌شده‌ترین جواب‌ها را داد و گفت: «گویا خود آن تخت است!» «قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ» و بلافاصله افزود: «و ما پیش از دیدن این معجزه هم به صحت نبوت آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم!» (وَ أَوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ).

بنابراین، آنچه در مورد کیفیت ارتباط نوح و پسرش اهمیت بسزایی دارد، بافت شخصی است. هم باور و اعتقاد پسر موجب دور شدن و فاصله گرفتن وی از پدر خود شد و هم احساس تکبر و جهالت که ناشی از شخصیت وی بود، باعث شد حرف دلسوزانه پدر خود را نشنود و حقیقت را درک نکند. باید گفت در این ارتباط بافت شخصی هم در فرستنده و گیرنده و هم در نوع ادراک پیام و نتیجه رابطه تأثیر بیشتری گذاشته است ولی در رابطه حضرت سلیمان با بلقیس میزان تأثیر گذاری بافت موقعیتی بیشتر از بافت شخصی است.

شایان ذکر است که اثر بخشی عمومی ارتباطی، نیازمند فضای روانی مثبت و قابل اتکاء و اعتماد است، زمانی که فضای ارتباطی فضای نامناسب است، صدها فرصت بنیان برانداز ارتباطی پدید می‌آیند (فرهنگی، ۱۳۷۹: ۴۳). بنابراین، ارتباط موفق و مؤثر به میزان تأثیر گذاری و انتقال پیام از جانب فرستنده بستگی

دارد. در دو ارتباط نوح با پسرش و ارتباط سلیمان با ملکه سبأ و علت اینکه این ارتباط به چه میزانی موفق و مؤثر بوده، به نفوذپذیری گیرنده در برابر فرستنده و تغییر نگرش در او بایستی جستجو کرد و برای رسیدن به دلیل شکست رابطه اول، می‌توان به فضای روانی و نوع نگرش گیرنده پرداخت و عامل اولیه شکست یک فراگرد ارتباطی را در عدم درک صحیح از جانب گیرنده پیام دانست.

مهم آن است که: آنچه موجب تغییر نگرش و ایمان بلقیس در بافت ارتباط سلیمان با وی شد، علاوه بر تاثیرگذاری عوامل شخصی و موقعیتی، عامل دیگری هم در این ارتباط دخالت داشت و آن اعجاز و کرامت پیامبری - احضار ملکه سبأ در برابر سلیمان - بود؛ یعنی امر متعالی که روان‌شناسان اجتماعی از پرداختن به آن غفلت ورزیده‌اند. همچنین از عوامل اساسی و دخیل در این ارتباط می‌توان جایگاه و موقعیت اجتماعی طرفین، فرهنگ آفتاب‌پرستی و بت‌پرستی مردمان سبأ و انگیزه هدایت در سلیمان نام برد. براین اساس، برخی از رفتارها اساساً از عوامل درونی (بافت شخصی) نشأت می‌گیرند در حالی که برخی دیگر اساساً از عوامل بیرونی (بافت موقعیتی) ناشی می‌شوند و در قرآن کریم علاوه بر تأثیر بافت‌های شخصی و موقعیتی، در مورد بافت ارزشمند اعجاز و کرامت پیامبران الهی سخن به میان آمده است که قوانین طبیعی و تجربی نمی‌تواند توجیهی برای آن بیاورند.

۸- نتیجه

با بررسی‌های انجام شده این نتایج حاصل شد:

اعمال و رفتارهای انسان یا نتیجه عوامل موقعیتی می‌توان فرض کرد و یا آنها را به عوامل درونی و شخصیتی آنها می‌توان نسبت داد. این امر به‌طور غیرمستقیم در ارتباطات میان شخصیت‌های داستان قرآنی است که با جستجو در آن می‌توان بدان پی برد. روشن است که قرآن مجید برای عبرت و پندآموزی به نکات ظریف تربیتی که یک الگوی ارتباط مؤثر است اهمیت ویژه‌ای داده است. تعالیم و دستورات الهی که در مورد کیفیت معاشرت در قرآن آمده، بر اساس عوامل موقعیتی و شخصی است.

در قرآن کریم علاوه بر تأثیر بافت‌های شخصی و موقعیتی، در مورد بافت ارزشمند اعجاز و کرامت پیامبران الهی سخن به میان آمده است که قوانین طبیعی و تجربی قادر نیست برهانی برای آن بیان نماید.

تأثیر بافت‌ها در تمام ارتباطات میان فردی، به‌صورت یکسان نیست؛ در برخی ارتباطات اساساً بافت شخصی تأثیرگذار است، در حالی که برخی از روابط اساساً متأثر از بافت‌های موقعیتی - وضعیتی‌اند، و در برخی از ارتباطات هر دو بافت تأثیرگذار است.

منابع:

قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵)؛ لسان العرب، بیروت، ادب الحوزه.
۲. احمدی، علی اصغر (۱۳۸۳)؛ روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۳. اشرف جودت، تقی علی (۱۳۷۸)؛ نقش عادت در تربیت اسلامی، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر.
۴. اون هار جی، دیکسون دیوید (۱۳۸۶)؛ مهارت‌های اجتماعی در ارتباطات میان فردی، خشایار بیگی، مهرداد فیروز بخت، تهران، انتشارات رشد، چاپ چهارم.
۵. جمعی از مؤلفان (۱۳۸۷)؛ روانشناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، قم، موسسه چاپ زیتون.
۶. جولیاتی، وود (۱۳۷۹)؛ ارتباطات میان فردی روانشناسی تعامل اجتماعی، فیروز بخت، تهران، مهتاب.
۷. حلی، یحیی بن سعید (۱۴۰۶ق)؛ الجامع للشرایع، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم.
۸. دادگران، محمد (۱۳۷۷)؛ مبانی ارتباطات جمعی، تهران، فیروزه.
۹. دشتی، محمد (۱۳۷۹)؛ ترجمه نهج البلاغه، قم، انتشارات آل طه، چاپ اول.
۱۰. دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۸۷)؛ سیری در تربیت اسلامی، تهران، دریا، چاپ چهارم.
۱۱. دیل کارنگی (۱۳۸۴-۱۹۵۵)؛ آیین دوست یابی، جعفری، قائمی، تهران، نشر پیمان.
۱۲. ذهنی تهرانی، محمد جواد (۱۳۷۵)؛ المباحث الفقهیه فی شرح الروضه البهیة، تهران، بی جا چاپ سوم.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه.
۱۴. رشید رضا، محمد (۱۳۶۶ هـ - ۱۹۴۷ م)؛ تفسیر القرآن الحکیم الشہیر بتفسیر المنار، الطبعة الثانية.
۱۵. سبحانی، جعفر (۱۳۸۳)؛ منشور جاوید، قم، موسسه امام صادق (ع).
۱۶. ستوده، هدایت الله (۱۳۸۸)؛ روان شناسی اجتماعی، تهران، آوای نور، چاپ دوازدهم.
۱۷. صدوق، محمد بن علی بن الحسین بابویه (۱۳۷۴)؛ الامالی، ترجمه کمره‌ای، تهران، انتشارات اسلامی.
۱۸. _____ (۱۳۹۸ق)؛ علل الشرایع، موسسه دارالحجة للثقافة، چاپخانه مهر.
۱۹. طباطبائی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)؛ المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸ق)؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة.
۲۱. عباس نژاد، محسن (۱۳۸۴)؛ قرآن، روانشناسی و علوم تربیتی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه.
۲۲. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ق)؛ تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۲۳. عطاردی، عزیزالله (۱۳۸۷)؛ ترجمه الایمان و الکفر بحار الانوار، انتشارات عطارد، چاپ اول.
۲۴. فرهنگی، علی اکبر (۱۳۷۹)؛ ارتباطات انسانی، تهران، خدمات فرهنگی رسا.
۲۵. فولادوند، محمد مهدی (۱۴۱۵ق)؛ ترجمه قرآن، تهران، دارالقرآن الکریم، چاپ اول.
۲۶. قرشی، علی اکبر (۱۳۸۳)؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. قطب، سید (۱۴۱۲ق)؛ فی ظلال القرآن، بیروت- قاهره، دارالشروق.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸ق)؛ الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم.

۲۹. ماری روش بلاو. آن (۱۳۷۲)؛ مفهوم نقش در روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه ی ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی.
۳۰. مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۳)؛ بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الطهار، ناشر اسلامیه،
۳۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۱)؛ زن و گواهی، پیام زن؛ بی جا، بی نا.
۳۲. ————— (۱۳۷۲)؛ جامعه و تاریخ، تهران، صدرا.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۴. نجاتی، محمد عثمان (۱۳۸۴)؛ قرآن و روانشناسی، عباس عرب، مشهد، موسسه آستان قدس رضوی، چاپ ششم.

